باسمه تعالی

درس شماره16

۲/۹/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**مفهوم وصف و لقب**

عرض شد که در مورد مفهوم وصف مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی و به طبع حاج آقا عقیده‌شان این هست که وصف و سائر قیودات جمله دال بر مفهوم به نحو سالبه جزئیه هستند. و گفتیم که این مفهومی که به نحو سالبه جزئیه هست نسبت به سنخ الحکم است صحبت می‌کردیم که چطوری می‌توانیم این مطلب را تحلیل کنیم که سنخ الحکم به نحو سالبه جزئیه نفی بشود خب یک مشکلی را به طور کلی در بحث مفاهیم هست که چطوری سنخ الحکم را می‌شود اثبات کرد اینکه شرط مثلاً دال بر توقف جزاء بر شرط هست اینکه جزاء سنخ الحکم هست این را چطوری می‌شود اثبات کرد؟ ما عرض کردیم مفاد وضعی جزاء تحقق طبیعت هست و تحقق طبیعت البته یک موقعی وجود و ایجاد طبیعت هست یک موقعی انعدام طبیعت است ایجاد طبیعت به تحقق یک فردی از افرادش هست ولی انعدام طبیعت به انعدام جمیع افرادش هست بنابراین وقتی ما قائل می‌شویم که نسبت موجود در قضیه نسبت توقفیه هست و نسبت توقفیه مسبطن یک نفی در خود هست معنایش این است که اگر موقوف علیه نباشد موقوف تحقق ندارد و موقوف وقتی طبیعت حکم شد در صورتی که موقوف علیه نباشد آن طبیعت حکم منتفی می‌شود این مشکلی در آنجا نیست البته این در جایی هست که ما در واقع جمله‌مان جمله اخباریه باشد اما در جملات انشائیه این مشکل همیشه وجود دارد انشاء ایجاد یک اعتبار در یک ظرف خاص است و در واقع با ایجاد با انشاء می‌خواهیم بگوییم که اگر یک امر تحقق پیدا کند یک چیزی تحقق پیدا می‌کند و چون انشاء از سنخ وجود است یعنی در واقع ایجاد یک اعتبار است محقق کردن یک اعتبار است همیشه با انشاء یک وجود شخصی ایجاد می‌شود و

این وجود شخصی را ما متوقف کردیم مثلاً بر یک شرط ما گفتیم اگر زید بیاید وجوب تحقق پیدا می‌کند این وجوبی که با آمدن زید تحقق پیدا می‌کند یک وجوب شخصی است وجوب کلی که نیست بنابراین ما نمی‌توانیم با انعدام آن موقوف علیه انعدام مطلق حکم را نتیجه بگیریم ببینید من حالا یک مثال برای شما بزنم وصیت را شما در نظر بگیرید وصیت یک انشاء است من می‌گویم که اگر من مُردم فقیر مالک هراز تومان بشود این مالکیتی که فقیر در اثر مرگ من تحقق برایش پیدا می‌کند این یک مالکیت خاص است مالکیتی است که به وسیله ایصاء من تحقق پیدا کرده و وجود پیدا کرده اما ملکیت‌هایی که وسیله ایصاء تحقق پیدا نکرده آن مالکیت‌های چی؟ من نفیاً و اثباتاً به آنها کار ندارم بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که اگر من نمُردم این مالکیت تحقق ندارد مالکیت هزار تومان، چون اگر افارد دیگر مالکیت هزار تومان با اسباب دیگر بخواهد تحقق پیدا کند جمله به آنها کاری ندارد چون آن چیزی که این جمله می‌خواهد محقق کند یک مالکیت خاص است با اخبار فرق دارد اخبار تحقق کلی را می‌خواهد اثبات کند و تحقق کلی اخبار دارد می‌دهد از اینکه این کلی محقق شده نفی این تحقق کلی به نفی جمیع افرادش هست ولی انشاء این طوری نیست انشاء یک فرد خاصی را ایجاد می‌کند و انعدام آن فرد خاص ملازمه با انعدام سایر افراد ندارد پس هیچ، مفهوم به آن معنی در باب قضایای انشائیه اصلاً معقول نیست

پرسش: ... پاسخ: البته فی الجمله هم نسبت به آن چیز دارد نفس شخص الحکم می‌کند یعنی آن حکمی که به وسیله این جعل تحقق می‌کند نفی سنخ الحکم در آن معقول نیست خب آنجا این اشکال در انشاء ما می‌کردیم می‌گفتیم اصلاً مفهوم در باب انشائات معقول نیست

پرسش: ... پاسخ: انشاءشان از سنخ ایجاد است با انشاء ما در واقع یک شیء را ایجاد می‌کنیم ایجاد به اصطلاح قوامش به جزئیت است ما می‌گوییم اگر فلان واقعه تحقق پیدا کرد این امر جزئی تحقق پیدا می‌کند این امر جزئی وقتی ...

پرسش: ... پاسخ: همین است دیگر تشخص قوام به وجود است یعنی وجود با تشخص متقوم به تشخص هست پس بنابراین ... حالا توضیح بیشتر این را من در همان بحثی که آدرس دادم، دادم حالا آن را مراجعه کنید تفاوتهایی

پرسش: درست است ایجاب است ولی انشاء خودش مستلزم خبر است هر انشائی ... پاسخ: نه مستلزم خبر در رتبه متأخر هست خبر از انشاء بله ولی خبر از کلی نیست

پرسش: ... بالأخره این انشاء نشان‌دهنده یک اراده‌ای هست یک چیزی پاسخ: اراده خاص، بیشتر از اراده خاص نیست یعنی یک اراده خاص از مطلق اراده حکایت نمی‌کند و چون از مطلق اراده حکایت نمی‌کند نفی این اراده را هم نمی‌شود کرد

پرسش: اگر این انشاء نهیی باشد مثلاً اگر فلانی آمد این کار را نکن یا اگر فلانی نیامد پاسخ: یعنی به معنای انشاء، انشاء حرمت است آن هم دیگر می‌گوید این حرمت خاصی که وجود دارد این حرمت در آن ظرف نیست

پرسش: ... پاسخ: نه یک موقعی نفی الانشاء

پرسش: ... پاسخ: خب بله دیگر یعنی اعتبار الحرمة هست

پرسش: آنجا مثلاً ما می‌گوییم تمام افراد باید پاسخ: نه اعتبار الحرمة هست باز هم امر وجود هست من حرمت را دارم اعتبار می‌کنم حرمت خودش یک امر وجودی است عدمی نیست که ... حالا اجازه بدهید البته ما این مطلب را اشاره می‌کردیم می‌گفتیم که این اشکال در انشائات شرعی نوعاً وارد نمی‌شود به خاطر نکته‌ای که مرحوم آقای بروجردی اشاره می‌کردند که انشائات در چیز شرعی نوعاً خودش موجد حکم نیست به داعی اخبار از جعل سابق است یعنی شارع جعلی کرده امام علیه السلام با انشائی که دارد می‌کند حکایت می‌کند که قبلاً جعلی شده صلّوا به اعتبار اینکه چون صلاة واجب است دارد به شما امر به صلاة

می‌کند این خودش ... خودش نمی‌خواهد ایجاد کند حکایت می‌کند از یک ایجاد سابق و امثال اینها آن اگر به این نحو شد دیگر مشکل حل می‌شود و حالا بماند

پرسش: ... پاسخ: طبیعتاً سنخ الحکم ثابت می‌شود چون مفادش شبیه مفاد اخبار است دیگر در واقع آن مشکلی از آن جهت نیست ما در بحث مفهوم وصف مشکل، مشکل عام‌تری هست یعنی مشکل، مشکل این هست که حتی در باب اخبار هم می‌آید چون وصف آن نسبت توقفیه که در آن نخوابیده وصف می‌گوید یک حکمی برای این موصوف متصف به وصف ثابت است ثبوت حکم متصف به وصف به این هست که یک فردی از افراد وجوب برای مثلاً عالم عادل وجود داشته باشد آن مقداری که ما می‌توانیم نفی کنیم به اینکه این فرد با رفتن وصف منتفی است اما انتفاع سنخ الحکم را چطوری اثبات می‌کنید؟ که ما دیروز اشاره به همین مطلب می‌کردیم بحث ما این بود که ما نمی‌خواهیم یک استدلال عقلی بیاوریم بر اینکه بر انتفاع وصف باید حکم منتفی بشود بحث این هست که یک نحوه محاورات عرفی هست جایی که اگر ما وصف را هم نیاوریم مقصود ما حاصل می‌شود و آن هدفی را که ما داریم با نیاوردن وصف هم تأمین می‌شود آوردن وصف عرفی نیست عرف متعارف در جایی وصف را می‌آورد که این وصف یک دخالتی در حکم داشته باشد والا جایی که می‌گوییم اگر می‌گفت «أکرم العالم» هم وجوب اکرام عالم عادل را می‌رساند هیچ نکته جدیدی در آن نبود مع شیء زائد یعنی آن هدفی که اکرام عالم عادل بود آن هدف را تأمین می‌کرد با یک چیز دیگری که آن هم هدف شارع هست ولی ممکن بود مثلاً الان نخواهد آن را بیان کند ولی این طوری نیست که بیان کردنش در این زمان محذوری داشته باشد امثال اینها، این است که به طور متعارف در جایی عادل را ذکر می‌کنند که عادل یک دخالتی در تحقق حکم داشته باشد نمی‌خواهیم بگوییم که علت تامه، علت انحصاریه باشد علت منحصره باشد ولی فی الجمله باید دخالت داشته باشد ممکن است عالم عادل وجوب اکرام داشته باشد عالم هاشمی وجوب اکرام داشته باشد عالمی که أب باشد آن هم وجوب اکرام داشته عالم خدوم هم وجوب اکرام داشته

باشد یعنی اوصاف مختلفی بدیل عادل وجود داشته باشد ولی دیگر مطلق عالم نباید حکم در موردش ثابت باشد شبیه این مطلب هم در مورد همان بحث مفهوم شرط و اینها هم که عرض می‌کردم در انشائات مثلاً ثابت نیست شبیه این هم در آنجا‌ها هم می‌شود شخص بگوید. بگوید که در واقع این اشکال را آنجاها هم این طوری برطرف کند بگوید اگر کأنّ برهان عقلی ما نمی‌خواهیم داشته باشیم بر ثبوت مفهوم در مفهوم شرط بحث این است که اگر شخصی می‌خواهد ... نه حالا هیچ.

بله در بحث جعل انشائات هم همین مطلب را ممکن است ما بگوییم، بگوییم که بحث این است که انشاء ولو یک امر شخصی است ولی صحبت سر این هست که شارع می‌توانسته است مطلق وجوب اکرام عالم را انشاء کند چرا آمد انشاء‌اش را تخصیص داد؟ درست است وقتی انشاء را تخصیص بدهد انتفاع این انشاء خاص استفاده می‌شود انتفاع مطلق انشاء استفاده نمی‌شود ولی بحث این است که چه نکته‌ای وجود دارد که حالا که می‌خواهد انشاء کند حالا که می‌خواهد جعل کند این جعل خاص را بکند فرض کنید دوتا ملاک، یک ملاک عالم عادل دارد یک ملاک عالم غیر عادل دارد ملاکهایشان هم مختلف هست ولی خب حالا این ملاکات که تفاوت ندارد هر دو وجوبی را می‌آورد وجوبش هم هیچ فرقی با هم ندارد ولو سبب این وجوب دوتا شیء مختلف باشد سبب وجوب اکرام عالم عادل با سبب وجوب اکرام عالم غیر عادل مختلف باشد بالأخره آیا فرق دارد؟ که به اصطلاح به لفظ واحد بگوید؟ خب به لفظ واحد بگوید آن مقصودش تأمین می‌شود بله گاهی اوقات محذوراتی وجود دارد که این کار را انجام نمی‌دهند جایی که تدرج در بیان احکام باشد

پرسش: ... پاسخ: نه اصلاً من این را می‌خواهم بگویم حالا شما بگویید می‌خواهد اشاره کند که ملاکش فرق دارد به نظر من این مطلب اصلاً درست نیست آن به دلیل اینکه مجرد اینکه آن نکته‌ای که قبلاً در بحث تطابق بین مقام ثبوت و اثبات عرض کردم وقتی گفتیم «اکرم العالم» این «اکرم العالم» اقتضاء نمی‌کند که عالم

یک ملاک در افرادش وجود دارد و یا «اکرم العالم العادل» اینکه همه افرادش به ملاک وحدانی چیز هست ممکن است «اکرم العالم العادل» و «اکرم العالم غیر العادل» هر دو ملاکشان یکی باشد ولی الان فقط یک موردش را بیان کرده یعنی این قضیه‌ای که متکفل بیان وجوب روی شیء هست نحوه ملاکش وحدانیت و تعدد را دال نیست آن نکته‌ای که قبلاً در بحث اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات عرض کردم اینجا ثمره‌اش ظاهر می‌شود وقتی که چنین نیست وجود قید زدن هیچ ثمره خاص عرفی برایش مترتب نیست بنابراین وجهی ندارد که شارع جعلش را انحصار بدهد به یک قسم خاص در حالی که قسم دیگری را هم ملاک دارد ولو این ملاک خاص را ندارد چون ابراز این ملاک خاص نکته‌ای ندارد بله در آغاز تشریع، در آغاز تشریع خب چون تدریجیت احکام اقتضاء می‌کند که تدریجی باشد در مرحله اول عالم عادل فقط وجوب اکرام داشته هنوز اصلاً عالم غیر عادل وجوب اکرام نداشته چون زمانش نرسیده بوده مثلاً وجوب اکرام عالم عدل را بیان کنند خب آنجا بیان نمی‌کند طبیعتاً مثل بحث ربا، ربا ابتدا ربای اضعافاً مضعفه محرم است چرا مطلق ذکر نکرده چون اصلاً آن زمان محرم نیست مفهوم هم دارد اصلاً. مفهوم دارد ولو ملاک ثبوتی اقتضائی دارد ولی آن ملاک به خاطر مانعی که وجود دارد هنوز به فعلیت نرسیده نسبت به ملاک فعلی هنوز وجود ندارد بله در آن زمان هم مفهوم هم دارد مفهومش این است که نه وجوب روی مطلق چیز نرفته روی مطلق نرفته پس بنابراین آنجا هم مفهوم دارد به دلیل اینکه در آن زمان هنوز حکم روی مطلق نرفته «لا تأکل الربا اضعافاً مضاعفة» از آن مفهوم استفاده می‌شود استفاده می‌شود نه اضعاف غیر مضاعفة باشد اشکال ندارد آن زمان هم اشکال نداشته ولو به نحو فی الجمله، همان موقع مثلاً ممکن است چند جور ربا محرم باشد ربای اضعاف مضاعفة محرم باشد مثلاً ربایی که به فقیر انسان از او ربا بگیرد مثلاً محرم باشد حالا چون دلیل نداریم ما نمی‌توانیم سایر افراد ربا را در آن زمان بگوییم محرم بوده ولی منافات با این نداشته اگر همان اول موقعی که ربا اضعافاً مضاعفة محرم بوده یک سری اقسام دیگر ربا هم محرم باشد هیچ منافاتی با این دلیل ندارد یعنی عرض من این هست

که آن اول تشریع هم این مفهوم به نحو سالبه جزئیه ثابت بوده به دلیل اینکه حکم روی مطلق نرفته بوده آن موقع نرفته بوده حالا بعداً حکم قرار است روی مطلق برود این بحث دیگری است

پرسش: ... پاسخ: در انشائات هم می‌آید بله.

پرسش: ... پاسخ: بله آن منافاتی با این

پرسش: ... پاسخ: نه در انشائات دیگر هم همین است بحث در این هست که چرا شارعی که ... مگر شارع وجوبی که به یک ملاک هست با وجوبی که به ملاک دیگر هست برایش فرق دارد؟ فرق که ندارد خب وقتی می‌تواند همه را با یک بیان بگوید چرا تقیید بکند؟ این فرق دارد من متعارف، منی که دارم وصیت می‌کنم ناظر به آن مالکیتی که به وسیله ایصاء می‌خواهد ایجاد بشود هستم چون اختیارش دست من هست این مالکیت، یک مالکیت ایجاد می‌خواهم بکنم اصلاً ناظر به چیزهای دیگر نیستم این چیز شرع و غیر شرع از این جهت فرق دارد که شرع وجوب ناشی از یک سبب با وجوب ناشی از سبب دیگر برایش تفاوتی ندارد هیچ فرقی ندارد قانون‌گذار عادی هم همین است قانون‌گذار آن کسی که در مقام قانون‌گذاری باشد ولی آن چیزی که یک فرد عادی هست مثلاً دارد وصیت می‌کند به اموالش آنجا غرضش آن ملکیت خاص معلول ایصاء است مثلاً مطلق ملکیت اصلاً نمی‌خواهد ایجاد کند این سؤال که چرا تخصیص به ذکر می‌دهید؟ب این سؤال آنجا بیجاست! تخصیص به ذکر چون من ناظر به ایصاء هستم و می‌خواهم آن ملکیتی که با ایصاء هست محقق کنیم اما ملکیت‌های دیگر را من کاری ندارم ولی شارع مقدس وقتی می‌خواهد یک حکمی را ثابت کند این چیزهای مختلف برایش تفاوتی ندارد بله اگر آن نکته‌ای که می‌فرمودید که ممکن است بخواهد اخبار بدهد که این ملاکهایش متفاوت بشود اگر خصوصیات یک کلام در جایی باشد که این غرض را بتواند با آن افهام کند ممکن است در یکجایی به خاطر ویژگی‌ها و خصوصیاتی که هست بشود آن خصوصیات این طوری را افهام کند آن اشکال ندارد ما نمی‌خواهیم بگوییم که الزاماً باید یک مفهوم به نحو

سالبه جزئیه برای جملات وصفیه وجود داشته باشد گاهی اوقات همین مفهوم هم وجود ندارد به خاطر خصوصیات خاصی که وجود دارد و فقط در مقام بیان این هست که این فرد چیز، فرض کنید جایی که در مقام بیان خواص فلان ... می‌گوید که مثلاً این طوری در نظر بگیرید این طوری می‌گوید، می‌گوید آقا انسان باید مواظب باشد که به دیگران ظلم فاحش نکند مثلاً ظلم فاحش در مقام بیان مضرات ظلم فاحش است افراد را به هلاکت نیاندازد ربایی که اضعاف مضاعفة هست مثلاً آن هلاکت برایش متفرع است اینجا اشکال ندارد این حکم را متفرع بر آن علت کرده در مقام بیان آثار آن علت است خب اینجا عیب ندارد چون در واقع بیان کرده که این حکم ناشی از آن علت است اشکالی ندارد مقید کرده به دلیل اینکه در آن حکمی که ناشی از آن علت خاص هست این وصف دخالت دارد جایی که به خصوصیات مقام، خصوصیاتی هست که می‌رساند که قانون‌گذار در مقام بیان مطلق حکم نیست در مقام بیان حکم ناشی از یک علت خاص هست. خب آنجا از حتی به نحو سالبه جزئیه هم استفاده نمی‌شود آن ممکن است می‌گوید آقا خواص آن علت را دارد بیان می‌کند آن علت چه تأثیراتی در شریعت دارد و امثال اینها فرض کنید می‌خواهد بگوید که انسان نباید دیگران را به هلاکت بیاندازد بنابراین نباید با کار خودمان یتیم را نابود کنیم خب یتیم فقط لازم نیست نابود بشود مطلق آزار یتیم هم اشکال دارد ولی چرا نابودی را تخصیص به ذکر زدیم چون صحبت ما در مورد کارهایی هست که ایجاد نابودی می‌کند این گاهی اوقات هست خلاصه عرض من این هست که اگر در یک جایی خصوصیات کلام اقتضاء کند که یک حکم خاص ناشی از علت خاص را بیان کند آنجا مفهوم به نحو سالبه جزئیه استفاده نمی‌شود ولی معمولاً این طور نیست معمولاً در مقام بیان حکم خاص نیست در مقام بیان جعل خاص نیست برای آن متکلّم آن جعلی که ناشی از یک علت باشد با جعلی که ناشی از علت دیگر باشد فرقی ندارد اینها این قانونهای عام آن‌چنانی ما قانون‌های غیر قابل استثناء نمی‌خواهیم می‌گوییم نوعاً یک چنین مفهوم سالبه جزئیه که سنخ الحکم را منتفی کند استفاده می‌شود. خب این محصل بحث کبروی خب حالا ببینیم در آیه نبأ چی؟

پرسش: ... انشائات شرعیه ندارد؟ پاسخ: نه انشائات شرعیه نه. یعنی بحث این هست که نوعاً خداوند سبحان جعل کرده پیغمبر انشائاتی که بیان انشائات خداوند است به منزله اخبار است

پرسش: ... یعنی جزئیات را دارد پاسخ: بله

پرسش: یعنی حتی این حرفی هم که الان ... نباشد آن حرف هست دیگر ...پاسخ: نه بحث سر این هست که انشائات ... شخص الحکم را چطوری می‌خواهید بگویید؟ بحث سر این است اگر این مطالب را اضافه ... یعنی مطلب اخیری که عرض کردم این مطلبی که نوعاً قانون‌گذارها برایشان حکم ناشی از یک سبب با حکم ناشی از سبب دیگر فرق نمی‌کند ... این را باید اضافه کنیم یعنی برای اینکه سنخ الحکم نفی بشود چه به نحو سالبه کلیه، سالبه جزئیه هر چیزی می‌خواهد نفی بشود به هر نحو این نکته باید ضمیمه بشود که دلیل ناظر به ایجاد یک وجوب ناشی از سبب خاص نیست این را اگر ضمیمه نکنیم مشکل در همه جا وجود دارد حرف آقای بروجردی یک حرف دیگر است آن این است که در واقع انشائات گاهی اوقات به منزله اخبار هست خب بنابراین ما اگر در اخبار در جایی مفهوم استفاده کردیم در انشاء شرعی که به منزله اخبار هست مفهوم استفاده می‌کنیم. ولی اشکالی که من مطرح می‌کردم اشکال عام بود که در وصف اینکه وصف دال بر انتفاع سنخ الحکم باشد نیاز به تحلیل دارد چرا دال انتفاع سنخ الحکم باید باشد؟ حالا در جملات اخباریه باشد یا انشائیه باشد انشائیه‌ای که به منزله اخباریه باشد انشائیه که به منزله اخباریه نباشد همه اینها این مشکل وجود دارد آن مشکلش هم عرض کردم برهان عقلی برای حلش نداریم ولی بحث این است که به طور متعارف قانون‌گذارها صرفاً در مقام ابراز یک قانون خاص نیستند یا در مقام انشاء و ایجاد یک قانون خاص نیستند برایشان قانون معلول یک سبب خاص با قانون معلول سبب دیگر فرقی ندارد چون فرق ندارد هم در مقام ابراز هم در مقام انشاء اگر تخصیص به ذکر دادند یک قسم خاصی را باید مفهوم فی الجمله داشته باشد این محصل عرض ماست.

پرسش: آن مشکل اولی که گفتید فرق بین انشاء و اخبار حل می‌شود پاسخ: در اینجا حل می‌شود

پرسش: ... پاسخ: نه کلاً حل می‌شود آخر آنجا بحث این هست که آن نکته‌ای که آنجا می‌خواست چیز بکند از باب اینکه نمی‌دانم نسبت توقفیه هست نسبت توقفیه اگر مفهومی که با آن ملاک می‌خواهد ثابت بشود نمی‌شود این از راه دیگر است این راه هم اصلاً مفهوم به نحو سالبه کلیه را اثبات نمی‌کند.

خب این تا اینجا. حالا اجازه بدهید نتیجه‌گیری می‌خواهیم بکنیم این بحث کلی که در باب وصف هست ما می‌گوییم در مورد وصف مفهوم به نحو سالبه جزئیه دارد حالا آیا از آیه نبأ ما می‌توانیم فی الجمله حجیّت خبر واحد را استفاده بکنیم یا نمی‌توانیم استفاده بکنیم؟ خب یک بیان ممکن است ما بگوییم که این بعضی مواردی که خبر واحد حجت هست آن مسلم است حجیّتش چون مسلم است آن مقداری که از این مفهوم سالبه جزئیه استفاده می‌شود چیز جدیدی استفاده نمی‌شود. آن چی هست مثلاً؟ جایی که دوتا عادل خبر بدهند در شبهه موضوعیه بیّنه تمام باشد خب بیّنه در موضوعات هم حجت است اصلاً بیّنه که ظرفش ظرف موضوعات است پس بنابراین این می‌گوید که خبر عادل فی الجمله حجت است آن فی الجمله‌اش ممکن است خبر عادل متعدد در موضوعات باشد پس بنابراین چیز جدید اطلاع جدیدی به ما اضافه نمی‌کند همان چیزی که همه قبول دارند فقط از آن استفاده می‌شود ولی من تصور می‌کنم که بحث تعدد را نباید پایش را وسط کشید چون «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» ظاهرش این است که فاسق خصوصیت دارد یعنی اگر همین فاسق را برداشتیم جایش عادل گذاشتیم عادل ولو عادل واحد، چون فاسق کأنّ به منزله این است «إن جاءکم رجلٌ واحد فاسق» خب شما این فاسق را بردارید بجایش عادل بگذارید اینجا اگر عادل را جایش بگذارید باید فی الجمله برای رجل واحد عادل حکم ثابت بشود اما جایی که دوتا مثلاً عادل بخواهد بکند اصلاً کأنّ داخل در مفهوم جمله نیست این کافی نیست این معنایش این است که اگر قرار باشد چیز واحد، خبر واحد منفرد هیچ جا حجت نباشد قید فاسق هم

آن لغویت عرفیه‌ای که می‌گفت اینجا هم ثابت است شما چرا می‌گویید فاسق می‌گویید چون واحد است، چون واحد است فاسق بودنش خصوصیت ندارد آن بیانی که اینجا هست اینجا هم می‌آید.

پرسش: ... جنس فسق است وحدتش را ما از جای دیگر پاسخ: نه از همین جا، فاسقٌ یعنی یک فاسق دیگر جنس نیست یکی بودنش اصلاً بله

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گوید یکی‌اش که

پرسش: ... پاسخ: نه تک تک این فاسقها، از تنوین وحدت استفاده می‌شود

پرسش: ... از چیز دیگری پاسخ: از چیز دیگر همین در جمله هست دیگر چیز دیگر، چیز خارج از جمله که نیست.

پرسش: خلاصه ملفوظ چیز نیست پاسخ: ملفوظ است تنوین دال بر وحدت است دیگر

به نظر می‌رسد به نظرم تعدد را نباید در این بحث داخل کرد مجرد اینکه بله اگر قرار بود مثلاً در موضوعات خبر واحد حجت بود در احکام حجت نبود اشکال نداشت اما تعدد به نظرم آن مشکل را حل نمی‌کند. یک بیانی مرحوم شیخ انصاری دارد این بیان ایشان می‌گوید که واحد بودن وصف ذاتی است فاسق بودن وصف عرضی است اگر اینجا آن چیزی که منشأ وجوب تبیّن شده است واحد بودن باشد به فاسق بودن تعلیل نمی‌کردند. این مطلب، مطلب درستی هم هست ولی از آن همان نکته مفهوم سالبه جزئیه استفاده می‌شود بیشتر از این استفاده نمی‌شود یعنی اگر برهان عقلی نیست یعنی عرفاً اگر قرار بود مطلق خبر واحد حجت نباشد قید فسق را نمی‌آوردند می‌گفتند اگر گوینده یک نفر بود شما به حرف یک نفر گوش نکنید بگذارید گوینده دو نفر باشد

پرسش: ... پاسخ: فسق هیچگونه تأثیر نداشته باشد قید فسق را ذکر نمی‌کردند این مطلب درست است این است که مجرد اینکه خبر عادل متعدد حجت هست تأمین کننده مفهومی که از این جمله استفاده می‌کند و دافع لغویت عرفیه نیست خب

پرسش: این لغویت عقلی نیست؟ ... پاسخ: نه عرفیه است

پرسش: ... پاسخ: نه فرض کنید اینها می‌گویند که به خاطر این باشد که ارشاد به آن چیز به اصطلاح فسق ولید مثلاً کرده

پرسش: ... پاسخ: نه می‌خواهم بگویم توجیهات غیر عرفی است یک نکته‌ای ممکن است از این نکته‌هایی که غیر عرفی است برایش بگذارند از لغویت خارجش کنند. این یک نکته.

ولی من تصور می‌کنم که خب شما ممکن است این طور بگویید، بگویید مورد بحث ما حجیّت خبر واحد در احکام است شاید خبر واحد فقط در موضوعات حجت باشد این را هم ممکن کسی جواب بدهد که هیچ کس نگفته که خبر واحد در احکام حجت نیست در خصوص موضوعات حجت است برعکس گفته‌اند کأنّ با اجماع مرکب این را نفی کنید یا خبر واحد مطلقا حجت است یا در خصوص احکام حجت است اینکه در خصوص موضوعات حجت باشد هیچکس به آن قائل نشده و هیچ خصوصیتی برای حجیّت خبر واحد بر موضوعات نیست همین مثلاً

پرسش: شیخ مرتضی اینها؟ ... پاسخ: نه اینها را در موضوعات نمی‌گویند هیچ کس در موضوعات نمی‌گوید.

بنابراین مثلاً این را بخواهیم این طور جواب بدهیم. ولی من یک نکته دیگری می‌خواهم اینجا عرض کنم آن این است ببینید آیا «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» مراد از «نبأ» یعنی خبر غیر معلوم الصدق و الکذب؟ یعنی در خود نبأ این قید خوابیده که معلوم الصدق و الکذب نباشد؟ به نظر می‌رسد که در نبأ این قید نخوابیده. بله از «فَتَبَیَّنُوا» ما می‌فهمیم که در مورد خبری که معلوم الصدق یا معلوم الکذب هست صحبت نمی‌کند در خبر مشکوک الوصف، مشکوک الحال چیز هست. بنابراین

ممکن است ما بگوییم مفهوم جمله این هست که می‌گوید اگر فاسق خبری آورد باید حتماً از آن تحقیق کرد اما عادل خبر را آورد بعضی وقتها تحقیق برایش لازم نیست چون علم می‌آرود عادل خیلی وقتها خبرش علم می‌آورد به خصوص در مشابه آن موردی که مورد نزول آیه هست خب کسی را پیغمبر فرستاده برود به آنها بگوید که خلاصه زکات بدهید. آنها می‌گویند که ما زکات نمی‌دهیم و خوداری می‌کنند از زکات دادن خب اگر عادل بیاید خبر بدهد بگوید آنها گفتند ما زکات نمی‌دهیم اگر عادل باشد به طور متعارف آدم برایش علم حاصل می‌شود در معمول موارد علم حاصل می‌شود لااقل این طوری عرض بکنم حصول علم از خبر عادل یک امر کامل متعارفی است نمی‌خواهم بگویم اکثر موارد هم، حتی آن هم اگر مدعی نشویم یک امر متعارفی است ولی نسبت به فاسق خیلی تصادفی است که طرف فاسق باشد که منشأ اطمینان و علم بشود کسی که دروغگو است

پرسش: یعنی سهو و اینها ... پاسخ: نه این طور سهوها هم وقتی همین الان رفته خبر آورده سهوش متعارف نیست یک موقعی هست سهو گاهی اوقات به خاطر این است که مطلب یک مطلب غامضی است ممکن است طرف اشتباه کند گفتند برو فلان جا تعداد لشکر را بشمار. شمرده هزارتا گفته هست ممکن است هزار و یکی باشد یا نهصد و نود و نه‌تا باشد در شماه‌اش طرف ممکن است اشتباه کرده اینکه آنها می‌گویند ما زکات نمی‌دهیم یک امری نیست که خطابردار باشد و فاصله آن هم فرض این است که همین الان رفته یک ساعت بعد هم آمده دارد خبر می‌دهد یکی از چیزهایی که منشأ اشتباه می‌شود فاصله افتادن بین زمان تحمل و زمان اداء است فرض هم این هست که زمان تحمل و زمان اداء نزدیک است مورد هم موردی هست که اشتباه متعارف در آن خیلی اتفاق نمی‌افتد و اینکه یک داعی متعارف بر کذب هم در این مورد نیست

پرسش: خب همان «فَتَبَیَّنُوا» که فرمودید که قرینه است که منظور نبأی است که ... پاسخ: این «فَتَبَیَّنُوا» ممکن است علتی که خبر فاسق را ذکر کرده به خاطر اینکه در مورد خبر عادل تبیّن لازم نیست از باب سالبه به انتفاع موضوع، ولو

از باب سالبه به انتفاع موضوع چون علم دارد همان مقدار کافی است برای دفع لغویت. چون بحث ما برای نفی لغویت است

پرسش: از این طرف اگر نسبت به خبر فاسق علم پیدا کردیم باز هم تبین می‌خواهد؟ ... پاسخ: نه اشکال ندارد در خبر فاسق علم پیدا کردیم این به متعارف ناظر است متعارفهای خبر فاسق علم نمی‌آورد متعارف می‌گوید خبر فاسق را شما تحقیق کنید این یعنی متعارفش است حالا خبر فاسقی که تصادفاً یک ویژگی دارد که علم برای من حاصل می‌شود به دلیل اینکه این فاسق اصلاً با آنها بد دارد تعریف اینها را می‌کنند امثال اینها یک ویژگی‌هایی که گاهی اوقات می‌گوید «الفضل ما شهدت به الأعداء» امثال اینها خیلی از اینها چیزهایی که امیر المؤمنین و امثال اینها را ذکر می‌کنیم از معاویه تعریف امیر المؤمنین را چیز می‌کنیم خب معاویه افسق الفساق است ولی آن را به دلیل اینکه انگیزه بر چیز ... اینها خب موارد خاصی است موارد نادری است. نه این ناظر به فرد متعارف است. می‌گوید در این فرد متعارف باید شما تحقیق کنید در خبر عادل چرا تحقیق لازم نیست؟ ممکن است به خاطر این باشد که خیلی وقتها علم حاصل می‌شود

پرسش: ولو اگر ما خبر معنی کنیم خبر عظیم و بعد متعارف این طور هست که عادلی خبر عظیم آورد اطمینان بیاورد ... پاسخ: نه عظیم بودنش خیلی فرق ندارد نه عظیم هم باشد اطمینان می‌آورد دیگر اتفاقاً ممکن است شما بگویید وقتی عظیم هست عادل با دقت بیشتری نقل می‌کند آن طرف را بگویید، بگویید چون عادل هست احتیاط بیشتر می‌کند.

پرسش: ... پاسخ: نه خود عادل هم به دلیل اینکه اهتمام به قضیه دارد مواظب است که اشتباه نکند کوچک باشد ممکن است مسامحه کند ولی بزرگ است خبر مهمی است همین طوری با دقت ... خود همین آن ممکن است اصلاً مؤید به عرض من باشد

پرسش: نتیجه‌اش چی است؟ ... پاسخ: نتیجه‌اش این است که اصلاً این جمله به هیچ وجه دال بر مفهوم به درد بخور ندارد

پرسش: فاسق وقتی می‌گوییم اگر خبری بیاورد تبیّن بکند شما می‌گویید در موارد متعارف عادل می‌تواند علم بیاورد ... پاسخ: نه به دلیل اینکه ولو به جهت اینکه علم نمی‌آورد

پرسش: خب علم نمی‌آرود چه خبر فاسق ... پاسخ: نه اشکال ندارد اینجا خصوصیت دارد

پرسش: ... پاسخ: خبر فاسق ولو به جهت اینکه نوعاً علم نمی‌آورد همین مقدار کافی است

پرسش: یک چیزی مثل قید غالبی دارید می‌فرمایید ... پاسخ: نه بحث این هست که شما می‌گویید چرا قید فسق را آورد؟ لغو است. [ما می‌گوییم] لغو نیست. فسق چون نوعاً علم نمی‌آورد و عدالت علم آوردنش متعارف هست ذکر فسق لغو نیست

پرسش: یعنی شما می‌خواهید بفرمایید حکم‌تان این باشد که اگر خبری براش شما علم نیاورد تبیّن کنید پاسخ: بله

پرسش: اما چون فرد متعارف علم نیاوردن فاسق است فاسق را ذکر کرده یک چیزی مثل قید غالبی ... پاسخ: نه نمی‌خواهیم بگوییم موضوع ... اصلاً نمی‌خواهد موضوع ثبوتی را بیان کند بحث این است که لازم نیست حتماً همه آن موضوع ثبوتی را بیان کند بحث سر این است که این خبر عادل، در مورد خبر فاسق بوده خبر فاسق هم خصوصیت دارد ولی خصوصیتش نه از این است که در وجوب تبیّن خصوصیت دارد در اینکه نسبت به آن موضوع ثبوتی که آن موضوع، نسبت به آن عدم علم خصوصیت دارد و همین مقدار کافی هست برای دفع لغویت ... حالا بعد باشد یک نکته‌ای می‌خواهم بعداً عرض بکنم.

خب به نظرم از باب مفهوم وصف هیچ استفاده نمی‌شود حالا بیاییم روی مفهوم شرط یک نکته خاصی هم اینجا وجود دارد که بعداً عرض می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»